



ترجمه و متن

رساله الحشر

یا

کتاب رستاخیز جهان

صدرالمتألهین شیرازی

ملا صدرا

ترجمه و تصحیح

محمد خواجوی



انتشارات مولی

فهرست مطالب

هفت

مقدمه مترجم

رسالة الحشر - ترجمه -

(۳ - ۵۴)

۳

مقدمه مؤلف

۷

۱. فصل نخستین: حشر عقول خالص

۱۴

۲. فصل دوم: حشر نفوس ناطقه

۱۷

۳. فصل سوم: حشر نفوس حیوانی

۲۱

۴. فصل چهارم: حشر قوه نبات و طبایع اجساد

۲۵

۵. فصل پنجم: حشر جماد و عناصر

۳۳

۶. فصل ششم: حشر امور حسی طبیعی که دارای کون و فسادند به جهان باقی

۴۰

۷. فصل هفتم: حشر هیولای نخستین و اجسام مادی

۴۳

۸. فصل هشتم: روش ما در اثبات حشر تمامی موجودات حتی جماد و عناصر

۴۶

پایان و سفارش

رسالة الحشر - المتن -

(۵۷ - ۹۷)

۵۷

مقدمه المؤلف

٦٠	الفصل الاول: فى حشر العقول الخاصة الى الله تعالى
٦٦	الفصل الثانى: فى حشر النفوس الناطقة الى الله تعالى
٦٨	الفصل الثالث: فى حشر النفوس الحيوانية
٧٢	الفصل الرابع: فى حشر قوة النبات و غيرها من طبائع الاجساد
٧٥	الفصل الخامس: فى حشر الجماد والعناصر
٨٢	الفصل السادس: فى عود هذه الحسايت الطبيعية المتجددة الكاينة الى دار اخرى باقية
٨٧	الفصل السابع: فى معاد الهيولى الاولى والاجساد المادية
٨٩	الفصل الثامن: فى اثبات المعاد لجميع الموجودات حتى العناصر والجماد
٩٢	ختم و وصية

فهرست اعلام

(١٠٧ - ١٠١)

١٠١	فهرست آيات
١٠٢	فهرست اعلام و اصطلاحات

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی بی حد و ستایشی بی عد، مر پروردگار بی ضد و ند را که به اقتضای علم ازلی جهان را خلق، و مطابق حکمت الهیه اش موجودات را به سوی خود بازگشت و حشر داد.

پیش	وجود	همه	آیندگان	بیش	بقای	همه	پایندگان
پرده	گشای	فلک	پرده	دار	پردگی	پرده	شناسان
مبدع	هر	چشمه	که	جودیش	هست	مخترع	هر
لعل	طراز	کمر	آفتاب	حله	گر	خاک	و
						حلی	بند
						آب	

و درود بی شمار بر اثر نخست وجودی و تجلی اول شهودی که عین شاهد و مشهود است و حقیقت عابد و معبود، آن احدیت جمع وجودی و حقیقت کلی شهودی، یعنی محمد مصطفی که ذاتش اصل وجود و نقطه مشترک تنزل و صعود است؛ و بر خلیفه و جانشین او علی مرتضی که سر اسرار الهی و انباز خیرالبشر در افاضه انوار لایتناهی است، و بر آل او که افضل الال و فرزندان او که اشرف فرزندان و خلیفگان من الصدر الی الساق هستند، باد.

تخته	اول	که	الف	نقش	بست	بر	در	محبوبه	احمد	نشست
حلقه	حا	را	کالف	اقلیم	داد	طوق	ز	دال	و	کمر
						از				میم
						داد				

دایره دولت و خط کمال	لاجرم او یافت از آن میم و دال
ختم نبوت به محمد سپرد	گشت نبیاً چو غلم پیش برد
خود دو جهان حلقه تسلیم اوست	گوش جهان حلقه کش میم اوست
از سر اخلاص به آل رسول	باد هزاران صلوات قبول
داده ز توحید الهی نشان	آل نبی نور سعادت فشان

اما بعد: چون از تصحیح و ترجمه کتب تفسیری صدرالمألهین قدس سره بعون الله العلی و عنایاته فراغت یافتیم، عزمم را جزم نمودم که شرح اصول کافی این شعله تابناک بشریت و این لطف بی‌انتهای ازلیت را که خداوند وجودش را منت نهاده و بر مجتمع انسانی ارزانی داشته و در مقطع حساسی از زمان ظهوری جاودانی داده است، آغاز به تصحیح و ترجمه نمایم. در این اثنا آقای مفید، مدیر محترم انتشارات (مولی) و ناشر آثار ملاصدرا، درخواست تصحیح و ترجمه رساله حشر را که از نفایس کتب صدرایی است نمودند. اگرچه یتیمی چندان نداشتیم ولی در ذکرم و در مرتبه سرم این امر پنهان، و گاهی به صورت برقی زودگذر درخشش می نمود. لذا درخواست ایشان را حمل بر مقدر و خواست الهی کردم و آن را پس از مقابله با چند نسخه دیگر که ذیلاً معرفی می شود، تصحیح و سپس ترجمه نمودم و در اختیار پژوهندگان حکمت الهی گذاشتم.

اولین آن‌ها نسخه‌ای است که به نگارنده تعلق داشته و از کتب نفیس شاهزاده ملک آرا بوده که بسیار مصحح و با حرف (م) در ذیل صفحات معرفی شده است. نسخه دوم متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ملی سابق) است که در مجموعه شماره ۱۷۱۹ که در سال ۱۲۴۶ هجری کتابت شده موجود و با حرف (ج) معرفی شده است.

دو نسخه چاپی دیگر است که نخستین در حاشیه کتاب مبدأ و معاد صدرالمألهین در سال ۱۳۱۴ به صورت چاپ سنگی و دیگری در ضمن مجموعه رسائل ملاصدرا در سال ۱۳۰۲ هجری چاپ سنگی شده که با کلمه (النسخه) معرفی شده است؛ این نسخ مدار کار این جانب بوده است. مضافاً نقل شده از اثولوجیای شیخ یونانی (افلوپین) راکه کم هم نیست با منقولات دیگر با مصدر مصحح اصلی مطابقت نموده و اختلاف نسخ را در ذیل صفحات نگاشتیم.

همان‌گونه که گفته آمد، این کتاب با تمامی و جازتش، از نفایس کتب صدرایی است که در

پاسخ درخواست دوستی جانی و یاری روحانی تدوین شده و شامل یک مقدمه و هشت فصل و ختم و وصیت، مبتنی بر حشر تمامی موجودات از هیولایی، صورت، جماد، نبات، حیوان، انسان، نفوس و عقول به سوی خداوند تعالی است. بدین صورت که تمام موجودات از عقول و نفوس و طبایع و اجسام هیولانی به سوی مبدأ اصلی خویش محشور و بازمی‌گردند. نخستین طبقه، عقول است که محشور الی‌الله‌اند. دوم حشر نفوس ناطقه است. سوم حشر نفوس حیوانی است. چهارم حشر قوهٔ نبات و دیگر طبایع اجساد؛ یعنی صور نوعیهٔ آن‌هاست. پنجم حشر جماد و عناصر و این حسیات طبیعی متجدد و نوپذیر دارای کون و فساد است. ششم در کیفیت حشر هیولای نخستین و اجسام مادی و پایان کار بدکاران و اهریمنان است. در پایان سفارش می‌نماید که این حقایق را که در این کتاب برای تو به ودیعت گذاشتم، قدر آن‌ها را دانسته و از نا اهل پنهان بدار.

امیدوارم که این خدمت اندک در درگاه احدیت مورد پذیرش و در نظر صاحبان خرد ایمانی مورد رضا و پسند قرار گیرد. بنابراین اجری جز بذل عنایات رحمانی و نزول خیرات سبحانی نداشته و از درگاه عزت‌ش متضرعانه خواهانم حقیر را در تصحیح و تنقیح و ترجمهٔ کتاب کبیر شرح اصول کافی این فرزانهٔ اسلامی که به حق عالی‌ترین شرحی است که در گسترهٔ زمان بر اصول کافی نگاشته شده، یاری و مدد فرماید؛ تا بتوانم نسیم عطربیز آن گل‌های حمزایی را که در آن گلستان شکفته و آن ریاحینی که در آن بوستان سر از زمین حقایق برآورده و در چمنزار دقایق جلوه می‌نمایند، به مشام جانِ تشنه‌کامانِ بادیهٔ عرفان و شیفتگان حقایقِ ایمان برسانم.

محمد خواجوی

۱۳۶۲/۱۲/۳۰

ترجمہ
رسالہ الحشر
یا
کتاب رستاخیز جہان

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه رساله حشر

سپاس مر خداوند آغاز و انجام و اصل وجود و فرجام راست و درود بر غایت (از آفرینش) زمین و آسمان و نزدیک‌ترین آفریدگان در ابتدا و بازگشت (محمد مصطفی) و خاندان او که خداوند پلیدی (وسوسه) اهریمن را از آنان زدوده، پاکشان کرده و دل‌هایشان را به انوار حکمت و ایمان، تابان و رخشان نموده است.

و بعد (از سپاس)، ای برادری که خداوند در راه معرفت و هدایت پایدارت بدارد و در پیمودن شاهراه روشنی و نور یاری و استواری ات بخشد، از حشر (گرد آمدن و برانگیخته شدن در رستاخیز) تمامی اشیاء به سوی خداوند حتی جماد و نبات و حیوان پرسش نموده بودی، چه رسد به غیر آنان از صاحبان دانش و حیات و آن‌چه که در زمین و آسمان هاست. سؤال را جواب داده و خواهشت را برآورده و در روا شدن آرزو و درخواست اگرچه شایسته آن نیستم، کوشش نمودم؛ چون اجابت‌کننده دعاها یاری‌ام و عطاکننده خیرات هدایت‌م و بخشنده حکمت و آیات

راهنماییم نموده است. لذا با یاری و مدد خداوند (جواب پرسشت را) بیان می‌دارم. بدان که ممکنات بر طبقاتی هستند:

نخستین طبقه: مفارقات عقلی هستند که عالَمشان عالم قضای الهی است، آن‌ها صورت‌های علم الهی به انواع موجودات جهان^۱ و کلیده‌های پنهانی‌اند که جز خداوند کسی آن‌ها را نمی‌داند و گنجینه‌های رحمت و بخششی هستند که جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستد.

دومین طبقه: عبارت از ارواح مدبّر (اداره‌کننده) عقلی (کلی) است که نوعی تعلق به اجرام بالا و زیرین دارند و عالَمشان عالم قدر ربانی^۲ و لوح محو و اثبات است.

سومین طبقه: عبارات از ارواح مدبّر جزئی و نفوس خیالی است که تعلق به اجرام پست دودی و یا آتشی دارد و از آن‌ها گروهی از انسان‌ها و جن و اهریمنان می‌باشد.

چهارمین طبقه: عبارت است از نفوس نباتی و غیر آن، از طبایعی که در اجسام ساری و جاری است که حرکت‌دهنده آن‌ها بوده و با به حرکت درآوردن آن‌ها به حرکت درآمده و به نو شدن و تجدد آن‌ها در هر لحظه نو و متجدد می‌شود. این همان چیزی است که خداوند به آن اشاره نموده که «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطُشِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» = بر آن آتش فرشتگان قوی و خشن موکل‌اند؛ که خدای را در آنچه که فرمان‌شان داده است نافرمانی نمی‌کنند و آن‌چه که بفرمایندشان انجام می‌دهند - ۶ / تحریم» آن‌ها به واسطه مدبّر عقلی و

۱. صور علمی حق را گاه به عقول و گاه به مثل افلاطونی که صور معقوله و صور عقلیه هم گویند اطلاق می‌نمایند.

۲. این اصطلاحات را ما در تعلیقات ترجمه مفاتیح‌الغیب این حکیم دانشور و ترجمه اسرارالایات این فرزانه خردپور مفصلاً بیان داشته‌ایم، لذا برای به درازا نینجامیدن کلام، از نقل آن‌ها صرف‌نظر نمودیم، طالبان به آن تعلیقات و یا به فرهنگ‌های عقلی مراجعه فرمایند.

محرک روحانشان به صیغهٔ صاحبان خرد و هوش جمع بسته شده‌اند، چنان‌که به زودی خواهی دانست. و هم‌چنین از این طبقه از جهتی که به آن اشاره نمودیم آتشبانان دوزخ و خادمان آند و همان‌گونه که خداوند می‌فرماید «خُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ» = بگیردش و ببنددش؛ سپس به جهنم درآریدش؛ آن‌گاه به زنجیری که اندازهٔ آن هفتاد‌گزر است درآریدش - ۳۰-۳۲/حاقه» مأمور و گماشتهٔ به آند، و برخی از آنان گماشتهٔ بر ابر و باران و دریا و کوه و زمین و معدن و گیاهان و غیر آن می‌باشند.

پنجمین طبقه: عبارت از ابعاد و اجرام (جهان ماده و جرم) است، که آن پایین‌ترین درجات و جایگاه سافلان و فرودآیندگان می‌باشد.

چون این مقدمه بیان شد، به چگونگی حشر هر یک از این طبقات به سوی خداوند بعد از گفتاری اجمالی، به بیانی گسترده و مفصل بازمی‌گردیم تا بهره‌اش فراگیر گردد و آن این‌که: خداوند تعالی هیچ‌چیزی را جز برای غایت و کمال مطلوب و آرمان نهایی نیافریده است. پس هیچ موجود ممکن نیست جز آن‌که او را فاعل و غایت است و برخی از موجودات که مرکباتند دارای علت‌های چهارگانه‌اند که آن دو (فاعل و غایت) با ماده و صورت می‌باشد، ولی بسیط را جز فاعل و غایت علتی دیگر نیست. چون صورتش به‌عینه همان ذات اوست و ماده ندارد. و با برهان ثابت شده که غایت اخیر (پایانی) در فعل خداوند تعالی، همان ذات اوست و ذاتش غایت غایت است، همان‌گونه که مبدأ و اصل مبادی است و شکی نیست که غایت بالذات (غایت ذاتی) هرچیزی آن است که به آن برسد و بدان پایان پذیرد، مگر آن‌که بازدارنده‌ای آن را باز دارد و هرچه که امکان وصول و رسیدن به آن نباشد، اطلاق نام غایت بر آن، جز بر مجاز نبوده و غایت حقیقی نمی‌باشد، درحالی که فرض غایت در آن شده و این خلاف فرض است.

پس از آن چه بیان داشتیم ثابت شد که: تمامی ممکنات به حسب نهاد غریزی

خواهان خداوند و به سوی او در حال حرکت هستند؛ حرکتی معنوی که مشتاق و راغب رسیدن و لقای اویند و این حرکت و رغبت از آن روی که از جانب خداوند در ذات آن‌ها ثابت و جایگزین است، لازم است که بیهوده و بیکار نباشد، پس ناگزیر در بیشتر موجودات بدون بازدارنده و وادارنده‌ای متحقق و ثابت است و همان‌گونه که در محل خود ثابت شده است زور (قسر) هیچ‌گاه بر طبیعت همیشگی نبوده و ناگزیر اگرچه پس از مدتی طولانی باشد برطرف و زایل گردیده و حکم طبیعت باز می‌گردد. از این جا دانسته می‌شود که هر طبیعت نوعی، روزی به غایت اصلی خود پایان می‌پذیرد (می‌رسد) و غایت هر شیء از خود شیء صاحب غایت، برتر و اشرف است و غایت جوهر از جهت جوهر بودن، از خود جوهر کامل‌تر و از جهت وجود، در ذات خود قوی‌تر است و ما سخن را باز می‌گردانیم به نفس (ذات - خود) آن غایت و توجه ذاتی آن (غایت) به غایت غایت و همین‌گونه تا به غایتی که آن سوی آن غایتی نیست و آن غایت غایات و پایان حرکات و خواست‌ها و جایگاه عاشقان الهی و مشتاقان صاحب نیاز است منتهی گردد. و اما بیان گسترده و مفصل آن را در فصل‌هایی می‌آوریم.

فصل نخستین

حشر عقول خالص به سوی خداوند و فنای آنان از گوهر
ذات خویش و جاودانگی و بقایشان به بقا و جاودانگی
خداوند که به گونه‌هایی از برهان بیان می‌شود.

برهان نخست: آن‌که: هویات^۱ آن‌ها وجودات خالص و محضی هستند بدون ماهیت و انوار بی‌آمیغی هستند بدون ظلمت؛ و تفاوت بین آن‌ها (عقول) و هم‌چنین بین آن‌ها و نورالانوار جز به تمام و ناتمام بودن و شدت و ضعف نیست؛ و چون چنین است پس هویاتشان جدای از انیت (وجود) الهی نیست، اما صغری (قضیه منطقی): بر آن کتاب‌های فلسفی ما به‌ویژه در اسفار چهارگانه الهی برهان اقامه شده است، گاهی بر زبان اشراق و دیگر گاه بر روش مشائیان و اما کبری: چون شیء در حقیقت با تمام بودنش شیء است نه با نقص و ناتمامی‌اش، و نقص هم عدمی است و عدم ممکن است خارجی باشد و گاه ممکن است اعتباری محض باشد.

۱. هویت؛ یعنی وجود و شخصیت شیء که عبارت از حقیقت جزئی آن است.

اما اول (عدم خارجی) آن را حکم و گونه‌ای از هستی است، چون در اجسام و جسمانی‌ها و صور و نفوس آن‌ها یافت می‌گردد و لذا هیچ شیء از آن‌ها خالی از شرور و نیست‌ها و قوا و امکانات نیست.

و اما بخش دوم (عدم اعتباری) آن را اثری در ذوات (هویات حقایق) عقلی به حساب واقع نیست، چون آن چیزی که در واقع آنان را (ذوات عقلی مانند عقول مفارقه و مجردات عقلیه) حاصل می‌باشد، عبارت از فعلیت و وجوب است و حالت امکان تنها به مجرد فرض نمودن عقل مر وجود آن‌ها را با قطع نظر از مقوم (برپادارنده) وجودشان و پدیدآورنده هویاتشان آن‌ها را عارض می‌گردد، و فرض وجود چیزی بدون مقوم آن، مانند فرض ماهیت است بدون مقوم آن که فصل و یا جنس آن ماهیت است و چون چنین است، پس امتیازی بین آن‌ها و آفریننده و برپادارنده‌شان در واقع جز به گونه‌ای از اعتبار عقلی به حساب نوعی نگرش و سنجش و مقایسه ذهنی نیست. ما در کتاب‌های خود سخن را در اثبات مجعول بالذات در آن چه که آن را وجود و ماهیت است از طبایع مادی گسترش دادیم (و ثابت نمودیم) که آن (مجعول بالذات) وجود آن (وجود دارای وجود و ماهیت) شیء است نه ماهیتش، و این انیات (وجودات) عقلی را ماهیت نیست، چون آن‌ها را در خارج مرتبه‌ای امکانی که بر وجود آن‌ها پیشی داشته باشد و یا ماده‌ای که حامل امکان آن‌ها بوده تا در آن ماهیتی غیر از وجود تصور گردد نیست. پس عالم عقل، عالم و جوب بی‌امیغ است بدون امکان و وجود خالص است بدون عدم، و بدین سبب است که ما در کتابهایمان حکم نموده‌ایم که آن‌ها (عقول) از مراتب الهی بوده و داخل در عالم و جز خدا (سوی الله) نمی‌باشند. چون اگر چنین بود پابندگی و دوام آن‌ها مخالف حدوث عالمی بود که آن را (حدوث عالم را) با براهین گوناگون ثابت نمودیم. پس ثابت شد که آن‌ها ذاتشان به پروردگار یگانه بازگشته و به سوی او رجوع می‌نمایند، پس عین پدید آمدن آن‌ها از خداوند عین

بازگشتشان به سوی پروردگار سبحان است.

برهان دوم آن که: قاعده امکان اشرف^۱ اقتضای آن می نماید که بین نورالانوار و بین آن چه که نور نزدیک تر به آن (نورالانوار) فرض شده، اتصال معنوی باشد و هم چنین بین آن و بین آن چه که بعد از آن از انوار عقلی فرض شده، تفاوت به واسطه شدت و ضعف باشد؛ وگرنه بین هر یک از دو مرتبه، وجود انواری بی پایان که مترتب و پی در پی و مجتمع است لازم می آید، با آن که آن ها (انوار) هم محصور بین دو حاصر محدودند^۲. و این (امر) محال را گریزگاهی از آن نیست جز آن که گفته شود، آن ها از شئون (تجلیات) الهی و مراتب فرود (نور) حق در آن مقامات و مراتب می باشند^۳، چون او (حق تعالی) بالا برنده مرتبت ها و صاحب عرش است، و آن ها اشعات و تابش های الهی اند که از جهت نورانی بودن متفاوت و گوناگون هستند، ولی نه به صورت دوری و جدایی، وگرنه آن چه از محال که بیان داشتیم لازم می آید (یعنی از وجود انوار بی پایانی که مترتب و مجتمع بوده و احاطه شده بین دو احاطه کننده اند) پس تمامی آن ها موجود به وجودی یگانه و زنده به زنده بودن و واحدند و نظر به هویت نفس و مقامات ذاتی شخصی آن، از مرز عقل بالفعل تا مرز وهم و فکر و خیال و همین طور تا مراتب حسّ حتی ادراک لمسی که تمامی موجود به وجود نفس و زنده به زنده بودن آن به صورت جزئی حضوری اند، آن چیزی را که ما بیان داشتیم یاری و تأیید می نماید.

۱. مفاد قاعده امکان اشرف این گونه است که: چون ممکن اخس (پست تر) وجود یافت، لازم می آید که ممکن اشرف (برتر) وجود داشته باشد، یعنی پیش از ممکن پست تر.

۲. یعنی احاطه شده بین دو احاطه کننده اند.

۳. در حاشیه این رباعی نقل افتاده بود:

اصناف ملائکه حواس این تن
توحید همین است و دگر ها همه فن

حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاک و عناصر و موالید اعضا

چون هویت مشاعر و حواس به شخصیت و وجودات خود جدا و دور از هویت نفس و وجود آن نیستند، و هم‌چنین آن‌ها (هویت مشاعر و حواس) اعراضی که به نفس برپا، چنان‌که گمان شده، و یا به بدن قائم، چنان‌که پنداشته شده نیستند و نه آن‌که در کار گرفتن نفس مر آن‌ها را همانند استخدام یکی از ما مر خدمتگزار و مزدور است و نه آن‌که آن‌ها جوهری از حیث ذات جدای از نفس‌اند، و نه آن‌که نفس به حسب مقامات عقلی خود این بخش‌ها و جزئیات را ادراک می‌نماید، و نه آن‌که حواس ادراک‌کننده است. چنان‌که پنداشته‌اند، نه نفس و نه آن‌که هر دو در ادراکات با هم اشتراک دارند، بلکه نفس به‌عینه همان عاقل (تعقل‌کننده) تصورکننده خیال‌کننده احساس‌کننده چشنده لمس‌کننده تدبیرکننده حرکت‌دهنده رشدکننده غذادهنده زاینده خورنده آشامنده ایستاده نشسته است و این بخشی از توحید است که به واسطه کلید شناخت نفس، بر این‌گونه باز می‌گردد، پس در این اندیشه نما تا راهنمایی یابی.

برهان سوم آن‌که: بین عقل و حق اول (تعالی) حجابی نیست، او را این (مقام) هست که به ذات خود ذات حق را (بدون واسطه) اگرچه به صورت کُنه (حقیقت و اصل) امکان آن نیست، مشاهده نماید و اگر (غیر این بود) به آن احاطه داشته و بر آن چیره بود و این حقیقتاً محال است. پس چون واسطه‌ای بین آن دو و حجابی که موجب دوری و جدایی باشد وجود ندارد، ناگزیر حق تعالی بر او تجلی می‌نماید، و تجلی در آن جا صریح و عین ذات است؛ چون هیچ جهت و صفت زاید و اضافه‌ای بر حق تعالی و حیثیت و اعتباری زاید بر او نیست. پس ذات و حقیقت عقل همانند آینه‌ای شفاف است که در آن صورت حق (یعنی مثال او) مشاهده می‌گردد و همان‌گونه که در صفحه آینه چیزی که دارای وجود باشد جز صورت مرئی نیست و صورت مرئی هم غیر از صورت حقیقی نمی‌باشد، هم‌چنین در ذات